

بررسی و نقد نگاه جریان سلفی‌گری
ایرانی به جایگاه صحابه:
با محوریت دو کتاب *عرض اخبار اصول بر*
قرآن و عقول و شاهراه اتحاد

سید محمد مهدی موسوی *

چکیده

جریان سلفی‌گری ایرانی، در پی توجیه غصب حاکمیت و رد امامت منصوص الهی، به نوعی قائل به نظریه عدالت صحابه شده تا به گمان خود، مسیر وحدت بین مسلمانان را هموار کنند. سید ابوالفضل برقی در کتاب *عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول*، و حیدرعلی قلمداران در کتاب *شاهراه اتحاد*، با استناد به برخی از آیات قرآن و ادله تاریخی، در پی تبرئه صحابه از کوتاهی در حق امامت امیرمؤمنان علیه السلام برآمده و برای آنان جایگاهی چون مرجعیت علمی، اسوه هدایت و مظهر صادقین در قرآن قائل شده‌اند. این تحقیق کوشیده است با تبیین نگرش این جریان به جایگاه صحابه، ادله آنان را مورد بازخوانی قرار دهد و از منظر قرآن، درستی یا نادرستی ادعای این جریان نوپا را آشکار سازد. هم‌چنین در مقدمه تحقیق، به عوامل طرح این‌گونه مباحث توسط آموختگان مکتب خلفا از نگاه امامیه پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: عدالت صحابه، آیات قرآن، ادله تاریخی، برقی، قلمداران.

* دانش پژوه سطح چهارم حوزه علمیه قم، مدیر گروه علمی و پژوهشگر بنیاد فرهنگ جعفری علیه السلام،
s.mahdiyari14@gmail.com

درآمد

عدالت صحابه از دیرباز مورد توجه اندیشمندان اسلامی بوده و از مسائل اختلافی فریقین به شمار می‌آید. رأی اکثریت اهل سنت بر عدالت، دوربودن از گناه و اهل بهشت بودن تمامی یاران پیامبر اسلام ﷺ بنا شده است. بنا بر این اعتقاد، نمی‌توان هیچ‌یک از اصحاب پیامبر ﷺ را مورد انتقاد قرار داد. اهل سنت برای اثبات نظریه عدالت صحابه، به آیاتی از قرآن استدلال کرده‌اند. اما در نگاه امامیه، این نظریه مردود، و اصحاب پیامبر ﷺ همانند بقیه مسلمانان بوده و عدالت هیچ‌کس به صرف مصاحبت با پیامبر، ثابت نمی‌شود. دانشیان امامیه در رویارویی با دلایل اهل سنت، نقد و ردیه‌هایی ارائه کرده‌اند.

به نظر برخی از محققان، علاوه بر مردودبودن استدلال قرآنی اهل سنت بر این نظریه، حقیقت طرح بحث عدالت صحابه از جانب عامه، برای رسیدن به اهداف خاصی است؛ توجیه غضب حاکمیت، توجیه عملکرد معاویه و پیروانش و درمان بودن آنان از هرگونه نقد و اعتراض از جانب امت اسلام به جهت کوتاهی‌ها و برخی کارهای ناپسند، و کتمان حقایق، از جمله آن اهداف است.^۱

مرحوم علامه جعفری، طرح این‌گونه مباحث از سوی آموختگان مکتب خلفا را سرپوش گذاشتن بر واقعیاتی چون واقعه تانباک غدیر و جریان فضاحت‌بار سقیفه بنی‌ساعده و انحراف از مسیر الهی امامت و خلافت می‌داند؛ چراکه با پذیرش تعریف مکتب خلفا از صحابی، مسائلی چون انکار حدیث غدیر و غضب خلافت، دیگر قابل پی‌جویی نخواهد بود.^۲

تاریخچه مبحث انتقاد از صحابه، به زمان بنی‌امیه می‌رسد. دکتر حامد حنفی داود در این باره می‌گوید:

انتقاد از صحابه و خرده‌گرفتن بر آنها، از بدعت شیعه نیست. در زمان‌های گذشته نیز معتزله، در مسائل اعتقادی، نه‌تنها بر صحابه خرده گرفته‌اند، بلکه به خود خلفا نیز رسیده‌اند و به همین دلیل، برخی از آنها یار، و برخی با آنها مخالف شدند.^۳

۱. احمد حسین یعقوب، نظریه عدالت صحابه، ص ۱۵۴-۱۵۷؛ میلانی، علی، عدالت صحابه، ص ۲۵.

۲. جعفری، محمدرضا، غزوه تبوک در پرتو قرآن، ص ۲۱.

۳. برگرفته از کتاب: تیجانی سماوی، محمد، اهل سنت واقعی، به نقل از: اسدحیدر، صحابه فی نظر الشیعه الامامیه، ص ۸.



قرآنیان^۱ نام یک جریان فکری است که با تکیه بر قرائتی نادرست از وحدت امت اسلامی و شعار بازگشت به قرآن، در سال‌های مشروطه و پس از آن، تحت تأثیر اندیشه‌های اصلاحی شیخ هادی نجم‌آبادی و توسط یکی از شاگردان ایشان به نام اسدالله خرقانی شکل گرفت. این جریان به وسیلهٔ چهره‌های دیگری همچون: شریعت سنگلجی، یوسف شعار، برقی، قلمداران و حسینی طباطبایی ادامه یافت و تقویت شد. این گروه که قرآن و عقل را در بخش اعتقادات، کافی و بی‌نیاز از سنت می‌دانند، روش تفسیری «قرآن به قرآن» را شاخص فهم قرآن قرار داده‌اند.^۲

این جریان با پیروی از ندای «حسبنا کتاب الله»، با کنار گذاشتن احادیث و تکیه بر برخی از آیات، در پی اثبات اندیشه‌های خویش از قرآن هستند. این جریان تجدیدنظرطلب در عقاید و باورهای شیعی، در پی توجیه غضب حاکمیت و رد امامت منصوص الهی، به نوعی قائل به نظریهٔ عدالت صحابه شده تا به گمان خود، مسیر وحدت بین مسلمانان را هموار کند.

سید ابوالفضل برقی در کتاب *عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول*، و حیدرعلی قلمداران در کتاب *شاهراه اتحاد* با استناد به برخی از آیات قرآن و ادلهٔ تاریخی، در پی تطهیر و تبرئهٔ صحابه از کوتاهی در حق امامت امیرالمؤمنین علیه السلام برآمده و شئونی چون مرجعیت علمی، أسوه‌بودن و مظهر صادقین در قرآن را برای آنان برشمرده‌اند. این مقاله نگاهی انتقادی به دیدگاه سلفی‌گری ایرانی داشته تا اندیشهٔ برخی از آنان مبنی بر عدالت، مرجعیت علمی و أسوه‌بودن صحابه را، با توجه به آیات قرآن مورد بازبینی قرار دهد. اصلی‌ترین سؤال این پژوهش این است که آیا قرآن کریم جایگاهی را که قرآن‌بسندگان برای صحابه ادعا می‌کنند، می‌پذیرد یا این‌که آن را مردود می‌داند؟

در این تحقیق، به تبیین نگرش این جریان به جایگاه صحابه در قالب هفت ادعا پرداخته شده و بعد از ذکر هر ادعا، ادلهٔ آن مورد بررسی قرار گرفته شده است.

۱. دربارهٔ عنوان این گروه در بین پژوهشگران اختلاف نظر وجود دارد. برخی از افراد، عقاید آنان را «سلفی‌گری ایرانی»، برخی دیگر «وهابیت وطنی» و برخی دیگر «قرآنیان» می‌گویند. البته برخی ناآگاهانه، بدون در نظر گرفتن انحرافات این گروه، آنان را پاره‌ای از شیعه می‌دانند.

۲. مؤدب، رضا و تصدیقی شاهرزائی، علی، «نقد دیدگاه روش تفسیر قرآن به قرآن، قرآنیان شیعه»، پژوهش دینی، شمارهٔ ۳۹.

بررسی کوتاهی مهاجر و انصار در حق امیرمؤمنان علیه السلام، ارتداد برخی از صحابه، مرجعیت علمی و اُسوه بودن آنان، از مباحث مورد بحث در این نوشتار است تا درستی یا نادرستی ادعای این جریان، از منظر قرآن آشکار گردد.

نگاه جریان سلفی گری ایرانی به صحابه

عدم تحقیق و تفحص درباره صحابه

جریان سلفی گری ایرانی همانند اهل سنت، با جایگاهی که از قرآن برای صحابه ادعا می کند، از تحقیق و تفحص در کارهای ناپسند ایشان نهی کرده و آن را امری بی فایده می انگارد. برقی بعد از درست خواندن عمل صحابه در سقیفه، قائل است که دیگران را نرسد که از پاپ، کاتولیک تر شده و در کار آنان اِثْمًا و اگر کنند.^۱ او در کتاب *تضاد مفاتیح با قرآن* نیز به این ادعای خود تصریح کرده و می نویسد:

پس از چند قرن، بدگویی از گذشتگان و مذمت ایشان چه فایده ای برای ما دارد؟! آری! معلوم است که ابتدا أصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرک و کافر و اهل تکذیب بودند، ولی به تدریج ایمان آوردند و خداوند مَثان نیز پذیرفت و حتی گروهی از ایشان را در کتابش مورد تمجید قرار داد. حال به شما چه مربوط است که آنان چگونه بوده اند؟!^۲

بررسی و نقد

به راستی چرا این جریان، همانند اهل سنت چنین ادعایی می کنند؟ آیا صرفاً به دنبال عمل جاهلانه به برخی از آیات کتاب خدا هستند، یا این که انگیزه دیگری همچون کتمان حقایق تاریخی دارند؟ آری، در نگاه ابتدایی به برخی از آیات، شاید این برداشت شود که ما از گفتگو درباره صحابه نهی شده باشیم؛ به عنوان مثال در آیه ۱۴۱ سوره بقره می خوانیم:

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾

۱. برقی، ابوالفضل، *عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول*، ص ۷۳۸.

۲. برقی، ابوالفضل، *تضاد مفاتیح با قرآن*، ص ۴۴۸.

به‌هرحال آنها امتی بودند و رفتند. هرچه کردند برای خود کردند و شما هم هرچه کردید، برای خود می‌کنید و شما به خاطر کردار آنها بازخواست نمی‌شوید. بنابراین ما نباید در مورد صحابه هیچ اعتراضی داشته باشیم.

اما این آیه و آیات مشابه، در صدد این نیستند که در مورد صحابه هیچ ایرادی نداشته باشیم، یا این که در مقام اخذ دین از کسی، درباره او سخنی نگوییم و از مراتب تقوای او تحقیق نکنیم. بلکه آیه مذکور می‌فرماید، هرکسی مسئول کردار خویش خواهد بود. ما هم این سخن را می‌پذیریم؛ اما این سخن مانع از آن نیست که در مقام اخذ معارف دین از فردی تحقیق کنیم که آیا واقعاً انسانی درستکار است یا منحرف. اصولاً اگر معنی آیه این است که در زندگی اجتماعی افراد نباید تحقیق کرد، پس باید قول شاهد را بدون تحقیق پذیرفت. اثر دیگر این توهّم، دورریختن کتاب‌های رجال و معجم‌هایی که مربوط به شناسایی راویان بوده می‌باشد.^۱

اگر صحابه در سرنوشت ما تأثیری نداشتند، شاید این سخن، موجه بود؛ ولی بنا بر ادعای ایشان، از آن‌جا که می‌خواهیم روایات پیامبر ﷺ را از طریق آنان دریافت کنیم و ایشان را الگوی خود قرار دهیم، باید ثقه را از غیرثقه، و عادل را از فاسق تمییز داده، تا به مضمون آیه ششم سوره حجرات عمل کرده باشیم:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُضْحِكُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ﴾

کوتاهی نکردن مهاجر و انصار در حق امیر مؤمنان علیه السلام

برقعی در کتاب *عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول* یا همان *بت‌شکن*، گزارشی از کتاب *الکافی* مبنی بر غصب و تاراج حق حضرت امیر علیه السلام و جفای اصحاب در حق ایشان ذکر کرده و در ذیل آن چنین می‌نویسد:

این قبیل احادیث، تفرقه‌افکن، شیطان‌پسند و قطعاً مخالف قرآن است؛ چراکه مهاجرین و انصار، در آیات فراوانی تمجید و تبجیل شده و خداوند ایشان را مؤمنین راستین خوانده و وعده بهشت به آنان داده و به خشنودی و رضایت خود از آنها تصریح فرموده. چگونه ممکن است که دین خدا را ناقص کنند و فرمان حق را زیر پا نهاده و حضرت علی را که منصوب خدا بوده است، کنار بگذارند؟!

۱. برگرفته از کتاب: خلیفات، مروان، و رکبت السفینة، ص ۶۲۵.

حیدرعلی قلمداران نیز در همین راستا به تعدادی از آیات قرآن که درباره مهاجرین و انصار نازل شده استناد کرده و می‌نویسد:

خدا فرموده: کسانی که ایمان آوردند و هجرت گزیدند و در راه خدا با مال و جانشان مجاهدت کردند، و کسانی که مهاجرین را پناه داده و یاری کردند، به راستی ایمان آورده‌اند و آمرزش الهی و روزی بزرگوارانه از آن ایشان، و آنان یاور و دوست یکدیگرند.^۱ بنابراین علیه همدیگر توطئه نمی‌کنند و با یکدیگر مهربان‌اند^۲ و فرموده: پیامبر و کسانی که همراه او ایمان آورده و با مال و جانشان مجاهدت کردند، رستگاری و خدا بهشت‌ها برایشان مهیا ساخته است که در آن جا جاودانه خواهند بود^۳ و درجات کسانی که قبل از فتح، مجاهدت و انفاق کرده‌اند، از سایر مؤمنین بالاتر است.^۴

او در ادامه به آیه ۹۹ سوره توبه استناد کرده و خشنودی خداوند از مهاجر و انصار را متذکر می‌شود.

از نگاه این جریان، مهاجران و انصار، مؤمنانی بودند که برای حفظ اسلام، تدبیر امور و عدم تسلط کفار و مشرکان بر مسلمانان، با شتاب از میان خود زمامداری انتخاب کرده و حکومتی تشکیل داده و از بروز تفرقه جلوگیری، و کیان اسلام را حفظ کردند. در غیر این صورت، مدعیان کذاب پیامبری و مرتدین و دیگران، با سپاهیان بسیاری اسلام را در نطفه خفه می‌کردند. پس مهاجرین و انصار، انجام وظیفه کردند.^۵

بررسی و نقد

جریان سلفی‌گری ایرانی با نگاه گزینشی به چند آیه قرآن، یک اصل اعتقادی برداشت کرده و با آن پیش‌فرض، جریانات تاریخی مسلم را رد می‌کند. این جریان به صرف مدح قرآن از برخی صحابه، عموم آنها را مبرای از هرگونه کوتاهی، مخصوصاً

۱. انفال: ۷۲ و ۷۴.

۲. فتح: ۲۹.

۳. توبه: ۸۸ و ۸۹.

۴. حدید: ۱۰.

۵. برقی، ابوالفضل، *عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول*، ص: ۳۸.

در امر امامت می‌پندارد. آنان از این عدم کوتاهی، در حقیقت در پی انکار امامت منصوبه هستند؛ پشت‌صحنه‌ای که با نیکو جلوه‌دادن سیمای صحابه می‌توان به آن وجهه شرعی داد، تا عمل آنان در یاری نکردن حجت خدا و تعیین خلیفه از سوی خویش، مشروع جلوه داده شود.

ما در ادامه برخی آیات را که کارنامه عملی و ایمانی صحابه را روشن می‌کند، بیان می‌کنیم تا کبرای استدلال آنان مورد بازبینی قرار گیرد.

در برخی از آیات به ایمان ناقص،^۱ در آستانه ارتداد قرار گرفتن،^۲ نفاق^۳ و کفر^۴ برخی از صحابه تصریح شده است. ضمن این که قرآن کریم، سیمای آنان در جنگ‌ها را تاریک معرفی کرده است.^۵ قرآن کریم برخی از آنان را دنیاپرست،^۶ مانع زکات،^۷ ستمکار،^۸ کتمان‌کننده حق^۹ و بی‌اهمیت به نماز^{۱۰} دانسته است. همچنین با تتبع در آیات می‌توان برخی از آنان را فاسق،^{۱۱} بیماردل،^{۱۲} دهن‌بین و گوش‌گیر منافقان،^{۱۳} سست‌ایمان،^{۱۴} اعتراض‌کننده و آزاردهنده رسول خدا ﷺ^{۱۵} یافت.

با توجه به این آیات، آیا می‌توان گفت که همه آنان مؤمنانی بودند که برای حفظ

۱. بقره: ۸۵

۲. مائده: ۵۴

۳. توبه: ۱۰۱؛ فتح: ۴-۶. کمتر سوره‌ای از قرآن است که ذکری از منافقین در آن نباشد؛ حتی سوره توبه «فاضحه» نامیده شده است. برای مثال به این سوره‌ها مراجعه کنید: احزاب، نساء، انفال، حشر، منافقین، بقره، آل عمران، مجادله. حتی بعضی محققین آمار این آیات را به عشر قرآن رسانده‌اند (علی سالم مصری، ابراهیم، النفاق و منافقون).

۴. در ادامه، بحث کفر صحابه مطرح می‌شود.

۵. انفال: ۱۵-۱۶ و ۴۱-۶۰؛ آل عمران: ۱۵۳-۱۵۵؛ احزاب: ۱۲-۱۳؛ توبه: ۲۵، ۲۷، ۲۸-۳۹، ۴۲، ۷۴، ۷۹-۸۱، ۹۰، ۹۴؛ سجده: ۲۸-۲۹. همچنین رک: جعفری، محمدرضا، غزوه تبوک در پرتو قرآن.

۶. آل عمران: ۱۵۲

۷. توبه: ۷۵-۷۶

۸. حجرات: ۹

۹. بقره: ۴۲؛ نمل: ۱۴

۱۰. حجر: ۲۴؛ جمعه: ۱۱؛ نساء: ۱۴۲

۱۱. حجرات: ۶

۱۲. احزاب: ۱۲

۱۳. توبه: ۴۵، ۴۷

۱۴. حجرات: ۱۴؛ صف: ۳

۱۵. احزاب: ۵۷؛ توبه: ۵۸

اسلام و تدبیر امور و عدم تسلط کفار و مشرکان بر مسلمانان، شتابناک از میان خود زمامداری انتخاب کرده و حکومت تشکیل دادند؟! آیا می‌توان در مورد آنان ساکت ماند و ادعا کرد که اخذ معارف دینی از همه صحابه، در سرنوشت ما تأثیری ندارد؟!^۱

بر فرض کنار آمدن با این ادعای ناتمام، دانشوران مکتب خلفا و پیروان آنان باید به این پرسش پاسخ دهند که اگر تمامی اصحاب پیامبر ﷺ افرادی مقدس بودند، پس مصداق منافقان در آیات قرآن، چه کسانی هستند؟ ایشان سردسته منافقان را عبدالله بن ابی (که پیش از رحلت رسول خدا از دنیا رفت) معرفی می‌کنند. درحالی که آیات پرشماری از قرآن، پس از مرگ عبدالله، و در سال‌های پایانی حیات شریف پیامبر اکرم ﷺ نازل شده و مسلمانان را نسبت به خطر منافقان بیم می‌دهد. آیا این افراد منافق، کسانی بیرون از دایره اصحاب آن حضرت بودند؟^۲

علاوه بر این که از نگاه قرآن، «مهاجر» صرفاً به هر کسی که از مکه به مدینه آمده باشد، گفته نمی‌شود. آیات قرآن، کسانی را که از بلاد مشرکین به مدینه، به قصد طاعت خدا و رسول، آن هم با نیت خالص آمده باشند، «مهاجر» می‌داند؛^۳ چرا- که قرآن به هجرت ظاهری اکتفا نکرده و می‌فرماید:

﴿اِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مِهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ﴾؛ اگر زنان مهاجر که ادعای ایمان دارند، نزد شما آمدند، آنان را امتحان کنید.

استعمال کلمه «انصار» نیز به همین صورت است؛ چراکه «نصرت» و «انصار»، تنها مطلق معاضده و کمک نبوده و شامل اهل مدینه و هر اُوسی و خزرجی و غیر اینها از مردم مدینه نیز نمی‌شود. به گواه قرآن، «انصار» به کسانی باید گفته شود که شرایطی چون ایمان به پیامبر، پناه‌دادن به ایشان و حمایت با عزت از وی و هم‌چنین تبعیت از نوری که با حضرت نازل شده را داشته باشند.^۴

۱. جعفری، محمدرضا، غزوة تبوک در پرتو قرآن، ص ۲۱.

۲. مثل آیات: ﴿وَمَنْ يَهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ﴾، ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾، «مهاجر الی ربی».

۳. ﴿وَالَّذِينَ آوَاوْا وَنَصَرُوا﴾: ﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَغَرَّوْهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ﴾؛ «یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله کما».

بنابراین اطلاق «مهاجر» و «انصار» به هر مهاجری از مکه، و به هر اُوسی یا خزرجی که در مدینه بوده، غلطی مشهور و شایع است. توضیح بیشتر این‌که در قرآن کریم، برای مهاجر، چهار شرط بیان شده است:^۱

- ۱- کسی که از دیار و اموالش خارج شده باشد.
- ۲- خروج وی برای فضل و رضوان الهی باشد. بنابراین اگر هجرت فرد برای مطامع دنیوی باشد، قرآن کریم، آن را مهاجر نمی‌خواند.
- ۳- خدا و رسول را یاری کرده باشد؛ نه این‌که از جنگ‌ها فراری باشد.
- ۴- استقامت و عدم تبدیل تا پایان عمر داشته باشد.^۲

با مراجعه به تاریخ می‌توان فهمید، بسیاری از کسانی که از مکه آمده‌اند، این شرط‌ها را دارا نبوده و از دائرة مهاجرین واقعی، خارج هستند.

عدم ارتداد و کفر صحابه

جریان سلفی معاصر ایران، ارتداد برخی از صحابه رسول خدا ﷺ را که در منابع عامه و خاصه گزارش شده، انکار کرده و آن را مخالف قرآن قلمداد می‌کنند.^۳ برقی در کتاب *عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول*، به سه دلیل برای مدعی خود استناد کرده است:

او ابتدا به آیه ۱۱۷ سوره توبه اشاره کرده و می‌نویسد:

خدای متعال با قراردادن نام عزیز پیامبر در کنار مهاجر و انصار و معطوف کردن ایشان به رسول خدا، به آنان افتخار بخشیده و تصریح فرموده که آنها را آمرزیده است.

او در ادامه به خشنودی خداوند از آنان اشاره کرده و بیان می‌دارد:

خداوند می‌داند که در دل مؤمنانی که زیر درخت با پیامبر بیعت کردند، چه می‌گذرد و از ایشان خشنود است^۴ و ده‌ها آیه دیگر.^۵ آیا کسانی که خدای

۱. سند، محمد، صحابه بین عدالت و عصمت، ص ۶۷.

۲. «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا * لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ» احزاب: ۲۳-۲۴.

۳. برقی، ابوالفضل، *عرض اخبار اصول بر قرآن عقول*، ص ۲۸۱.

۴. فتح: ۱۸.

۵. از قبیل: بقره: ۲۸۵؛ آل عمران: ۱۴، ۱۱۰، ۱۶۹، ۱۹۵؛ نساء: ۹۵؛ حجرات: ۱۵؛ جمعه: ۲.

حکیم و علام الغیوب و عالم بالسرائر از عاقبتشان آگاه بوده و با این حال درباره آنها چنین آیاتی در کتابش نازل فرموده، کسانی جز خلفای راشدین و یاورانشان هستند؟ آیا قرآن راست می‌گوید که آنان خوش عاقبت هستند و مرتد نمی‌شوند، یا روات غالی و معلوم الحال کلینی که بر خلاف قرآن می‌گویند آنها، جز سه نفر یا هفت تن مرتد شدند و فرمان خدا را زیر پا گذاشتند و حقّ علی را غصب کردند؟!^۱

دلیل دومی که برقی بر مدعی خود بیان کرده، تمجید برخی ائمه از اصحاب پیامبر است. او می‌نویسد:

حضرت سجاد علیه السلام از اصحاب پیامبر تمجید فرموده و حضرت علی علیه السلام نیز از خلفا و اصحاب، به نیکویی سخن گفته است. حضرت علی علیه السلام از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله تمجیدها کرده، از آن جمله از فراق آنها تأسف خورده و فرموده: آه، بر برادرانم، همانان که قرآن را تلاوت کرده و بدان عمل می‌کردند؛ در واجبات دقت می‌کردند و آنها را به پا می‌داشتند. سنت‌ها را زنده داشته و بدعت‌ها را از بین می‌بردند. [چون] به جهاد دعوت می‌شدند، می‌پذیرفتند و به پیشوا و رهبر خود [رسول خدا] اعتماد داشتند و از او پیروی می‌کردند.^۲

آخرین دلیلی که در این راستا، برقی در کتاب *تابشی از قرآن* از آن بهره می‌جوید، عدم ارتباط آیه ۶۷ سوره مائده با واقعه غدیر است. او وجود کفار را در این آیه، دلیل ادعای خود دانسته و بیان می‌دارد که:

نزول این آیه در زمانی است که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله اعمّ از مهاجرین و انصار، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به مکه رفته و با نظارت و ارشاد پیامبر، اعمال حجّ تمتّع را به جای آورده و در راه بازگشت به مدینه بوده‌اند. آیا می‌توان باور کرد که خدا، به جای آن که به مهاجرین و انصار «عسی أن یتقبّل الله أعمالکم» و نظایر آن بفرماید، آنها را کافر و غیرقابل هدایت بخواند؟! معنای کافر بودن مهاجرین و انصار آن است که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که بی‌واسطه، با شخصیت والای رسول تزکیه‌کننده اسلام،

۱. برقی، ابوالفضل، عرض اخبار اصول بر قرآن عقول، ص ۳۴.

۲. علم‌الهدی، سیدرضی (گردآورنده)، نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

مواجه بوده‌اند و تحت تأثیر تربیت و ارشاد مستقیم آن حضرت قرار داشته‌اند، ایمان واقعی نیاوردند و مؤمن نبودند!^۱

بررسی و نقد

با توجه به سخنان نقل شده، در قالب سه ادعا به عدم ارتداد و کفر صحابه استناد شده، که در ادامه به بررسی و پاسخ آنها پرداخته می‌شود.

ادعای اول و پاسخ آن

در گام اول، برقی ارتداد صحابه را مخالف قرآن انگاشته است؛ چراکه قرآن آنان را خوش‌عاقبت دانسته است. در پاسخ این ادعا، ابتدا یادآور آیاتی می‌شویم که خطر ارتداد را برای مسلمانان هشدار داده است. خداوند در آیات ۵۴ سوره مائده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾، و ۱۰۰ و ۱۰۱ سوره آل عمران: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَطِيعُوا قَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ * وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُثَلَّىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ﴾، به روشنی خطر ارتداد و کفر برخی از صحابه را یادآوری می‌کند. بنابراین ارتداد صحابه بعد از پیامبر، امر محالی نخواهد بود. ضمن این که روایاتی در منابع معتبر حدیثی عامه، این ادعای شیعه را تأیید می‌کند.^۲

اما در رابطه با آیه هجدهم سوره فتح که ادعای خوش‌عاقبتی همه صحابه در آن شده بود، گفته می‌شود: اولاً، این آیه در روز صلح حدیبیه نازل شده و بسیاری از صحابه که امروزه جزء بزرگان یاد می‌شوند، در آن روزگار مسلمان نبوده‌اند و مشغول جنگ با حضرت رسول ﷺ، در سپاه مخالف بودند. معاویه، خالد بن ولید، عمرو بن عاص که بعداً مسلمان شدند، از جمله همین گروه هستند. بنابراین از آیه شریفه، برای عدالت جمیع صحابه و خوش‌عاقبتی آنان نمی‌توان استفاده کرد.

۱. همان، ص ۷۶۵.

۲. «پیامبر می‌فرماید، در روز قیامت مردانی از امتم آورده و به دوزخ برده می‌شوند؛ من می‌گویم: پروردگار! اصحاب من‌اند؛ پس گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که پس از تو چه کردند» حمیدی، الجمع بین الصحیحین، ۵۰-۵۱؛ بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح، ج ۴، باب احادیث الحوض؛ مالک بن انس، موطأ، ج ۲۸.

ضمن این که کلمه «مؤمنین» در آیه، آنهایی را که خدا از آنها راضی است را محدود می‌کند؛ چراکه با این قید، آنهایی که مؤمن نیستند، خارج می‌شوند. از جمله این افراد، عبدالله بن ابی و پیروانش هستند که در آن جا حضور داشتند. بنابراین این آیه دلیلی بر عاقبت‌به‌خیری همه صحابه نیست.

ثانیاً، در آیه شریفه خداوند فرموده: «تترضی عنهم ابد الابدین»؛ بلکه این رضایت، مشروط بر استقامت و وفای بر این بیعت است؛ چراکه در ادامه، آیه شریفه می‌فرماید: «فَمَنْ نَكَتَ فَإِنَّمَا يَنْكُتُ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا»^۱. پس به گواه این آیه، اگر کسی در آینده بیعتش را بشکند، خداوند با او، به حسب عملش غضب می‌کند و صحابه هم از این قانون، مستثنا نیستند.

ثالثاً، کسانی که در ماجرای بیعت رضوان حضور داشتند، گروهی بودند که سابقه زیادی در ایمان و اسلام داشتند و این بیعت و پیمان، به خاطر تحقق بخشیدن به ایمان و اسلام آنان نبود؛ بلکه به منظور تحکیم علل پیشرفت در جنگ صورت گرفت. گاهی پیامبر از زنان پس از ایمان آوردن، بیعت می‌گرفت که از مسیر توحید بیرون نروند و خود را از آلودگی‌های مادی حفظ کنند.^۲ پس روی سخن در این آیه، نمی‌تواند با مرتدین باشد.

رابعاً، با چند تقسیم‌بندی ساده، می‌توان راه را برای ابطال مدعی مذکور هموار کرد: ابتدا مؤمنینی که آیه می‌تواند شامل آنها شود، در یک تقسیم، به سه گروه تفکیک می‌شوند: الف: مراد از مؤمنین در آیه، همه مؤمنین زمان نزول آیه است. ب: مراد، همه مؤمنانی است که در بیعت شجره یا رضوان حضور داشتند و با پیامبر ﷺ بیعت کردند. ج: مراد، تعداد خاصی از مؤمنان است که تحت شجره با پیامبر ﷺ بیعت کردند و مورد رضایت الهی هستند.

در مرحله بعد وارد بررسی احتمالات فوق از منظر قرآن می‌شویم: احتمال اول با فراز «اذ یبایعونک» باطل می‌شود؛ زیرا همه مؤمنان، در بیعت حضور نداشتند. احتمال دوم با توجه به قرائن موجود در آیه، ابطال می‌شود. بنابراین احتمال سوم ثابت می‌شود. با توجه به ذکر قیود در آیه دانسته می‌شود که:

۱. فتح: ۱۰.

۲. ممتحنه: ۱۲.

- این مؤمنین باید در صلح خُدیبیه حاضر باشند: ﴿اذ یبایعونک تحت الشجرة﴾.
- این مؤمنین یک خصوصیت دیگری هم باید داشته باشند و آن این‌که فتح قریب (که اشاره به فتح خیبر دارد)، نصیب آنها شود: ﴿و آثابهم فتحاً قریباً﴾^۱.
- افتخار فتح خیبر در نگاه اولیه، به نام همهٔ مسلمانانی که در آن‌جا حضور داشتند، ثبت می‌شود؛ ولی در ادامه قید دیگری وجود دارد که همین تعداد از مسلمانان را نیز مقید می‌کند و آن، فراز ﴿مغانم کثیرة یاخذونها﴾ است. پس با توجه به این قید، کسانی که در جمع‌آوری غنائم نبودند، نمی‌توانند مراد الهی باشند.

از این‌رو افراد با ایمانی که مورد رضایت الهی در این آیه هستند، دارای سه خصوصیت بوده‌اند. ابتدا این‌که در خُدیبیه بیعت کردند و فتح قریب نصیبشان شده است و غنائم فراوان را جمع کردند و جزء لشکر پیروز و فاتح بودند. فاتح خیبر کسی نیست جز وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام، و شکست‌خوردگان و سرافکنندگان در فتح خیبر نیز در تاریخ اسلام، مشخص و مذکور هستند.

با یک تقسیم‌بندی ساده ثابت شد که ادعای عدالت جمیع صحابه و عاقبت‌به‌خیری آنان در بیعت رضوان، مخالف با آیات الهی در قرآن است.

ادعای دوم و پاسخ آن

دلیل دوم بر قعی بر عدم ارتداد صحابه، تمجید امامانی همچون امیرمؤمنان و حضرت سجاد علیه السلام از صحابه است. در رابطه با تمجید اهل‌بیت از برخی صحابه نیکوکار، اختلافی نیست. مطمئناً آن بزرگواران از صحابه‌ای که در کارنامهٔ اعمالشان کارهای ناشایست و ناپسند انجام داده‌اند، ابراز براءت کرده‌اند و تمجید نمی‌کنند. چنان‌چه در خطبهٔ مذکور، امیرالمؤمنین علیه السلام ابتدا صفات نیکوی آنان را برشمرده و از خوبان آنان تمجید می‌کند، همو بارها از کوتاهی برخی صحابه در حق خویشتن، و

۱. مقصود از فتح قریب جنگ خیبر است که در سال هفتم رخ داد و غنائم فراوانی نصیب مسلمین گردید؛ نه فتح مکه و نه جنگ حنین؛ زیرا اولاً فتح مکه در سال هشتم رخ داد، نه سال هفتم و با غنیمت هم، همراه نبود؛ و جنگ حنین هرچند با غنیمت همراه بود، ولی در سال هشتم رخ داد و با وجود پیروزی نزدیک همانند خیبر، نمی‌توان آیه را با فتوحات بعدی تفسیر کرد.

پایمال کردن حقش شکوه‌ها داشته است.^۱ ایشان در خطبه «ششقیه»، علاوه بر انتقاد از خلفا، درباره صحابه می‌فرماید:

به خدا سوگند! مردم در زمان او به گمراهی و اشتباه و سرکشی مرکب گرفتار گشتند و از مسیر صحیح منحرف شدند.

ادعای سوم و پاسخ آن

ادعای آخر این جریان، عدم حضور کافر در جریان غدیر است؛ چراکه وجود کافر در کنار پیامبر ﷺ، نشان از عدم تأثیر تبلیغات ایشان دارد.

در پاسخ بیان می‌داریم: اولاً، به اتفاق بزرگان از اهل تفسیر عامه و خاصه، آیه ۶۷ سوره مائده در حجة‌الوداع نازل شده است.^۲ برقی به جهت ذکر کلمه «کافر»، این آیه را مصداق جریان غدیر ندانسته است. برای روشن شدن مطلب، ابتدا به قرآن کریم رجوع می‌کنیم. باید دید که از منظر قرآن، چه کسانی در دایره کفر قرار می‌گیرند. ابتدا چنین به نظر می‌رسد که کفار، همان مشرکان و بت‌پرستان عصر نزول هستند. اما قرآن، از گروه دیگری در زمره کافران یاد کرده و از چهره آنان، پرده برمی‌دارد؛ به عنوان نمونه در آیه ذیل می‌فرماید:

﴿اَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾^۳

ای پیغمبر! تو بر آن مردم، خواهی طلب مغفرت بکن یا نکن. اگر هفتاد مرتبه هم بر آنها [از خدا] آمرزش طلبی، خدا هرگز آنان را نخواهد بخشید؛ زیرا آنها به خدا و رسول او کافر شدند.

به یقین پیامبر ﷺ برای کفار، طلب استغفار نمی‌کرده است. پس اینها چه کسانی هستند که خدا آنان را کافر می‌داند؟!

برای روشن شدن وضعیت این افراد، که در اطراف پیامبر ﷺ هستند، ولی کافر خوانده شده‌اند، توجه به این آیه لازم است:

۱. ر.ک: خطبه سوم نهج البلاغه، معروف به «ششقیه».

۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۳/ ۲۳۱.

۳. توبه: ۸۰.

﴿وَلَا تُضَلُّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ
وَ رَسُولِهِ﴾^۱

هیچ وقت بر احدی از آنان که مرده، نماز مگذار و بر قبرش نایست؛ زیرا
ایشان به خدا و رسولش کافر شدند.

بدون شک رسول خدا، بر سر قبر کفار نمی رفته و بر آنان نماز نمی خوانده است؛
بلکه اینان کسانی هستند که تغسیل و تکفینشان، در مرئی و منظر پیامبر ﷺ
بوده است.

آیه دیگر سوره توبه، از عده‌ای نام می برد که صدقه می دهند و اهل نمازند، ولی
قرآن آنان را کافر می نامد:

﴿وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لَا
يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسَالَى وَ لَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كَارِهُونَ﴾^۲

در آیه دیگر سوره توبه، خداوند عمل ناشایست دیگری از این گروه را یاد آور شده
و از آنان به عنوان کافر یاد کرده است:

﴿وَ مِنْهُمْ مَن يَقُولُ إِنَّا نَدِينُكَ لِي وَ لَا تَقْتُلِي إِلَّا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ
لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^۳

از جمله آنان، کسی است که می گوید به من اجازه بده و مرا به گناه مینداز؛
[ولی باید] بدانید که به گناه افتاده اند و جهنم، محیط به کافران است.

به درستی این افراد کسانی نیستند جز منافقان که در ظاهر، اظهار اسلام کرده،
ولی در باطن، کافر هستند. بنابراین اگر در آیه ۶۷ سوره مائده، اسمی از کافر برده
می شود، جای تعجب نیست؛ چراکه این آیه در سال آخر عمر رسول خدا ﷺ نازل
شده و با توجه به عدم وجود وسایل ارتباطی مانند تلفن و تلگراف در آن روزگار، و
این که تنها وسیله ارتباطی در آن عصر، اسب و شتر بوده است، و هم چنین با توجه به
این که قطع امید و ایجاد یأس کفار، هردو در آن روز خاص -روز غدیر- اتفاق افتاده
است: ﴿اليوم يئس الذين كفروا﴾، نمی توان گفت مراد از ﴿الذين كفروا﴾ در آیه

۱. توبه: ۸۴.

۲. توبه: ۵۴.

۳. توبه: ۴۹.

شریفه، کفار و مشرکان خارج از جمع مسلمانان در حجةالوداع هستند و تصور چنین امری، معقول و منطقی نیست.

اما در رابطه با کلام «عبدالجلیل قزوینی» که گفته بود کسان دیگری هم بودند که با خلافت ابوبکر مخالفت کردند، ولی نام آنان جزء آن هفت نفری که مرتد نگشته‌اند، نیست، گفته می‌شود: شاید به دلیل این باشد که برخی از آنان همانند زبیر، در این مسیر ثابت‌قدم نبوده‌اند و مخالفت برخی از آنان نیز، به جهت دفاع از امر ولایت علی علیه السلام نبوده است و صرفاً یک تعصب قبیله‌ای بوده است.

مرجعیت علمی صحابه در معارف دینی

برقی بعد از ذکر ادعای امامیه مبنی بر مرجعیت علمی اهل‌بیت، از نگاه دیگر خود به صحابه پرده برداشته و می‌نویسد:

چنان‌که می‌دانیم، دس و جعل و تخلیط فراوانی در اقوال ائمه اهل‌بیت علیهم السلام صورت گرفته است؛ درحالی‌که اگر «عترت»، تنها طریق و یا مهم‌ترین طریق وصول به سنت آخرین پیامبر الهی بود، قطعاً حق تعالی احکام آخرین شریعت خود را که سعادت بشر تا قیامت منوط بدان است، بهتر از این حفظ می‌فرمود و آثار حاملان سنت، این اندازه دستخوش نابودی و یا خلط و جعل نمی‌شد که فقها ناگزیر، به ظن و گمان روی آورند!

او در ادامه نظر مصطفی طباطبایی را در این موضوع ذکر کرده و می‌نویسد:^۱
حتی اگر حدیث «ثقلین» را به همان صورت که مورد علاقه فقهای امامیه است، بپذیریم، حدیث مذکور مفید این معنی نیست که فقه اسلامی را تنها باید از طریق اهل‌بیت گرفت.

او به سه دلیل استناد می‌کند: ابتدا آیه ۱۲۲ سوره توبه که می‌فرماید:
﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾

۱. «پاسخ ما همان رأی فاضلانه برادر عزیز و مفسر کم‌نظیر قرآن و فقیه متبحر جناب سید مصطفی حسینی طباطبایی است که بارها در مباحثات علمی از ایشان شنیده‌ام و از صمیم قلب و کاملاً مورد قبول نگارنده است و امیدوارم که به جد مورد توجه و تأمل برادران ایمانی واقع شود.»

مؤمنین را نه آن توان است که همگی [در طلب علم دین] کوچ کنند. پس چرا از هر گروهی از ایشان، عده‌ای کوچ نکنند تا در دین فقیه شوند و چون باز گشتند، قوم خویش را هشدار دهند.

جریان سلفی‌گری ایرانی ادعا می‌کند که این آیه مبارکه، به صراحت تمام می‌رساند که فقه اسلام، تنها از طریق اهل‌بیت، منتشر و منتقل نمی‌شده، بلکه شناخت احکام دین و تعلم از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، برای دیگران نیز میسر بوده و از طوائف مختلف، عده‌ای - که معصوم نبوده‌اند - به مدینه می‌آمدند و در دین، فقیه و صاحب‌نظر شده و موظف می‌شدند که پس از بازگشت، علم دین را به قوم خویش بیاموزند. پس قرآن، فقیه‌شدن، رجوع مستقیم به قرآن و سنت، استمرار دعوت اسلام و تعلیم را به گروهی خاصی منحصر ندانسته و بین مردم و شریعت، جز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، واسطه‌ای را به رسمیت نشناخته است.

دلیل دیگری که برقی و مصطفی طباطبایی به آن استناد کرده‌اند، گزارش‌های تاریخی مبنی بر فرستادن اصحاب برای تبلیغ دین و معارف اسلامی به دیگران است. او می‌نویسد:

رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مکرراً اصحابش را برای تعلیم دین و احکام اسلام به سوی اقوام مختلف می‌فرستاد. اعزام «معاذ بن جبل» و دیگران، از جمله گروه بسیاری که در حادثه «بئر معونه» و «رجیع» کشته شدند و پیامبر آنان را برای تعلیم دین و احکام اسلام به مناطق دوردست فرستاده بود، در تاریخ اسلام کاملاً معروف است و منکر ندارد. خلاصه آن که دین خدا تنها به وسیله اهل‌بیت تبلیغ نمی‌شد، تا مردم موظف باشند فقه را تنها از ایشان اخذ کنند و کبار صحابه که سالیان متمادی، عمرشان با پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سپری شده بود و تحت تربیت و تعلیم آن حضرت قرار داشته‌اند نیز مبلغ دین بوده‌اند.

دلیل آخری که جریان سلفی‌گری ایرانی در عدم انحصار مرجعیت علمی اهل‌بیت بیان می‌کند، آیاتی از قرآن است که از بیان یکسان معارف از سوی پیامبر برای همگان خبر می‌دهد. برقی از قول طباطبایی می‌نویسد:

بنا به آیه ﴿فَقُلْ أَذُنْتُكُمْ عَلَىٰ سِوَاءِ﴾؛ «پس بگو که شما را به یکسان باخبر ساختم»^۱ اثبات می‌شود پیامبر اکرم چیزی از امور شریعت را که هدایت مردم منوط بدان است، از کسی پنهان نفرموده و فقط در اختیار عده‌ای خاص نگذاشته است. رسول خدا ﷺ پس از خطبه‌هایش می‌فرمود: «فلیبلغ الشاهد الغائب»، سخنم را حاضر به افراد غائب برساند؛ و یا می‌فرمود: «نضر الله عبداً سمع مقالتي فوعاها و أداها إلی من لم یسمعها»، خداوند خرم بدارد بنده‌ای را که سخنم را شنید و آن را [به‌درستی] حفظ کرد و [به‌درستی] به کسی که آن را نشنیده است، می‌رساند». ملاحظه می‌فرمایید که پیامبر اکرم ﷺ نیز، انتقال علم شریعت و احکام را، به گروهی خاص منحصر نفرموده است؛ بنابراین برای شناخت درست فقه اسلامی می‌بایست به آثاری که از صحابه باقی مانده است، مراجعه شود.^۲

بررسی و نقد

بعد از رحلت پیامبر ﷺ، در مورد مرجع دینی بعد از حضرت، بین مسلمانان اختلاف شد. برخی با پیروی از آیات و روایات نبوی، اهل بیت معصوم آن حضرت را الگوی خود قرار داده و آنان را مرجع دینی خود به حساب آوردند. ولی جماعتی نیز اهل بیت علیهم‌السلام را رها کرده و از آن‌جا که به مرجعی دینی برای فهم سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم محتاج بودند، معتقد به مرجعیت دینی و حجیت سنت صحابه شدند.

جریان سلفی‌گری ایرانی نیز در مغالطه‌های آشکار، بین منبع اخذ معارف، و راه‌های انتقال آن خلط کرده و برای تحمیل ادعای خود، به آیه ۱۲۲ سوره توبه - آیه نفر-، که در رابطه با تبلیغ معارف می‌باشد، استناد کرده است. جالب این‌که طباطبایی در متن فوق، به جنبه انتقال تصریح کرده، ولی از آن، برداشت مرجعیت علمی کرده است. از ایشان سؤال می‌کنیم، این‌که پیامبر در خطبه غدیر فرمود، حاضران به افراد غائب برسانند، مرادشان رساندن چه چیزی بوده است؟ از این‌رو آشکار است که نویسنده بین معنای تبلیغ، و اخذ به عنوان یک منبع مستقل، خلط کرده است؛ زیرا زمانی که از مرجعیت علمی اهل بیت سخن به میان می‌آید، منظور گزینه‌ای معرفتی در کنار قرآن است که می‌توان از معارف آن، به صورت منبعی مستقل یاد کرد.

۱. انبیاء: ۱۰۹.

۲. برقی، ابوالفضل، عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۱۸۹.

اما در رابطه با ادعای طباطبایی مبنی بر این که پیامبر ﷺ چیزی از امور شریعت را که هدایت مردم منوط بدان است، از کسی پنهان نفرموده و فقط در اختیار عده‌ای خاص نگذاشته است، گفته می‌شود که پنهان نکردن معارف، با معرفی مرجعی در کنار خویش، هیچ تناقضی ندارد. فارغ از روایاتی^۱ که خلاف ادعای طباطبایی را بیان می‌دارد، آیاتی از قرآن کریم اشاره بر وجود معارفی خاص، در سینه اشخاصی معدود داشته که از آنها تعبیر به «اوتوا العلم»^۲ و «الراسخون فی العلم»^۳ شده است.

در رابطه با آیه «قُلْ أَذُنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ» نیز گفته می‌شود که با توجه به آیه قبل -۱۰۸- سورة انبیاء- معنای این آیه روشن می‌شود؛ چراکه در آیه قبل، سخن از اعلام عمومی توحید است و خداوند به رسول خود می‌فرماید که اگر آنان از ایمان آوردن به توحید و یگانه دانستن خدای تعالی رو گردانیدند و گفتار تو را نپذیرفتند، به ایشان بگو: من شما را به آنچه مأمور و فرمان داده شده بودم -امر توحید- یکسان و بدون فرق، میان نزدیک، دور، بزرگ، کوچک، توانگر و بی‌چیز آگاه ساختم.

این آیه در مقام بیان این نیست که تمام معارف دین، به صورت یکسان در اختیار افراد مختلف قرار گرفته است؛ چراکه تفاوت در درک و فهم افراد، امری غیر-قابل انکار است. اما از کسانی که ادعای فهم قرآن بدون تبیین رسول خدا را دارند، چنین تفاسیر به‌رأیی بعید نیست.

عدم اختلاف و ناسازگاری میان صحابه

سید ابوالفضل برقی در قسمتی از کتاب *تضاد مفاتیح با قرآن*، به توجیه مخالفت علی علیه السلام در بیعت با عبدالرحمن بن عوف، در شورای شش نفره خلیفه دوم پرداخته و می‌نویسد:

خیرخواهی و مؤدّت خالصانه میان کبار صحابه حاکم بود و اگر گاهی کدورتی حاصل می‌شد، اصل دوستی و اُخوّت آنها را خدشه‌دار نمی‌کرد و به اندک زمانی، به آشتی و مراقت ختم می‌شد.^۴

۱. بنا بر گزارش فریقین، علم امیرالمؤمنین علیه السلام علم خاصی بوده است.

۲. عنکبوت: ۴۹.

۳. آل عمران: ۷.

۴. برقی، ابوالفضل، *تضاد مفاتیح با قرآن*، ص ۳۹۳.

بررسی و نقد

اختلاف بین صحابه آن هم تا مرز تکفیر و کشیدن تیغ بر روی یکدیگر، از مسلمات تاریخی غیرقابل انکار است. برقی در کتاب *عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول*، این ادعای خود را نقض کرده و به اختلاف آنان اذعان کرده است. او دربارهٔ جنگ جمل می‌نویسد:

درحالی که بنا به نقل کتب تاریخ با این که عائشه، به ناحق با علی جنگید و علی رغم نابجا و ناموجه بودن اقدام عائشه، امام از کار او چشم‌پوشی نمود.^۱

این چه مودت خالصانه و خیرخواهانه‌ای است که در آن، ۲۰/۰۰۰ نفر کشته شدند؟! موارد بسیاری در تاریخ، گواه بر نقض ادعای برقی است.

صحابه مصداق صادقین در قرآن

یکی دیگر از برداشت‌های نادرست این جریان در ارتباط با صحابه، این است که آنان را از مصداق صادقین در قرآن دانسته‌اند و انحصار «صادقین» در ائمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام را محل اشکال و با قرآن کریم ناسازگار پنداشته‌اند. برقی ذیل رد روایتی از کتاب *کافی*، که ائمهٔ اطهار را مصداق آیهٔ ۱۲۰ سورهٔ توبه بیان می‌دارد، به برخی آیات استناد کرده و می‌نویسد:

خدا در قرآن فرموده: هر که به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران ایمان آورد و با این که مال خویش را دوست می‌دارد، از آن به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و درراه‌ماندگان و خواهندگان و در آزادی اسرا بدهد و نماز به‌پا دارد و زکات بپردازد و اگر عهدی بست، بدان وفا کند و در گرفتاری و جنگ و سختی شکیبیا باشد، از صادقین است:^۲

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا﴾؛ و نیز فرموده: «همانا مؤمنان آنان‌اند که به خدا و فرستاده‌اش ایمان آوردند و دیگر شک نیاوردند و با مال و جان خویش، در راه خدا جهاد کردند؛ اینان راستگویان‌اند»^۳ و فرموده: «بینوایانی که از دیار و دارایی خویش رانده شدند و برای کسب خشنودی خدا، هجرت گزیدند

۱. برقی، ابوالفضل، *عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول*، ص ۷۸۰.

۲. بقره: ۱۷۷.

۳. حجرات: ۱۵.

و دین خدا و فرستاده‌اش را یاری کردند، آنان راستگویان‌اند: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾^۱.

وی در ادامه به آیه ۴۳ سوره توبه و ۲۳ و ۲۴ سوره احزاب استناد کرده

و می‌نویسد:

قرآن کسانی را که در غزوه «تبوک» حاضر شده‌اند و یا در بدر و احد شهید شده‌اند را از صادقین شمرده، درحالی‌که این افراد امام معصوم نبوده‌اند و در این غزوات، امامی شهید نشده است. هم‌چنین در آیه ۳۵ سوره احزاب، شماری از اصحاب پیامبر را از مرد و زن، از صادقین و صادقات شمرده است. حتی حق تعالی کسانی را که دارای ایمان واقعی هستند، صدیق شمرده: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾^۲؛ «کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند، آنان صدیقین هستند». حال ما اگر بخواهیم روایات کلینی را قبول کنیم باید این‌همه آیات قرآن را انکار کنیم.^۳

بررسی و نقد

برای بررسی این پندار نادرست، ابتدا استدلال مرحوم شیخ مفید از بیان علامه مجلسی را ذیل آیه ۸۱ سوره توبه که به آیه صادقین مشهور است، بیان کرده تا مصداق صادقین در آیه روشن شود. سپس به بررسی آیاتی که افراد دیگری همچون «الذین آمنوا» را از مصداق «الصدیقون» بیان کرده، پرداخته می‌شود.

شیخ مفید در برهانی عقلی می‌نویسد:

در آیه کریمه «کونوا مع الصادقین» امر شده است که امت، از ایشان - صادقین - متابعت علی‌الاطلاق کنند و تخصیص به امری دون امری نشده است؛ پس باید که ایشان معصوم باشند و الا لازم می‌آید که امت، مأمور باشند که در خطا و معصیت، متابعت از ایشان کنند و این محال است؛ چون عصمت امری است باطنی که کسی به غیر حق تعالی بر آن اطلاعی

۱. حشر: ۸.

۲. حدید: ۱۹.

۳. برقی، ابوالفضل، عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۵۷۴.

ندارد. پس باید که نصّ بر امامت و عصمت ایشان شده باشد و به اتفاق، نصّ بر غیر ایشان نشده است؛ پس ثابت شد که ایشان مراد از آیه هستند. اما دلیل نقلی آن است که حق تعالی در قرآن، صادقان را با اوصافی چند استوده، که در غیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، آن اوصاف جمع نشده است. خداوند در این آیه شریفه، این خصلت‌ها را جمع کرده است؛ پس به صدق و تقوای علی‌الاطلاق کسی که اینها در او کامل باشد، شهادت داده است؛ بلکه صدق و تقوی را در ایشان حصر کرده است. پس اگر آیه ﴿کونوا مع الصادقین﴾ را با آیه ۱۷۷ سوره بقره جمع کنیم، مفادشان این می‌شود: متابعت کنید صادقانی را که این خصلت‌ها در ایشان کامل و جمع گردیده است و ما در میان صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله، به غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام کسی را نمی‌یابیم که این خصلت‌ها در او جمع شده باشد؛ پس باید که مراد از صادقین، علی علیه السلام باشد.

علامه مجلسی بعد از نقل سخن شیخ مفید ذیل آیه «صادقین»، می‌نویسد:

مراد از بودن با ایشان، متابعت از ایشان در گفتار و کردار است، نه آن که با بدن و جسد با ایشان باشیم؛ زیرا که محال و بی‌فایده است. و چون خطاب‌های قرآن مجید عام است و (به اتفاق همه مسلمین) شامل جمیع امت در همه زمان‌ها است، پس باید که در جمیع زمان‌ها، چنین صادقی بوده باشد که امت با او باشند و معلوم است که صادق فی‌الجمله مراد است و الا لازم می‌آید که هر کس راست بگوید، متابعت از او واجب باشد و این به اتفاق باطل است. پس باید که مراد، صادق در جمیع افعال و اقوال باشد و آن کسی جز معصوم نباید باشد و این معنی امامت است؛ پس وجود معصوم در هر زمان، و وجوب متابعت ایشان ثابت شد و به اتفاق، غیر از حضرت رسول و دوازده امام، کسی معصوم نیست.^۲

اما در رابطه با آیاتی که «الذین آمنوا» را هم از مصادیق «صدیق» بیان می‌کردند و برقی نیز از آن آیات، بر صداقت همه صحابه بهره برده بود، گفته

۱. ﴿مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الضَّالِّينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ بقره: ۱۷۷.

۲. برگرفته از: مجلسی، محمدتقی، حق‌الیقین، ص ۵۶.

می‌شود که واژه «صدیق» در قرآن، از القاب و صفات انبیا و اوصیای آن‌ها است.^۱
ممکن است طبق ادعای برقی گفته شود که با توجه به آیه:
﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾^۲

صدیقین غیر از پیامبران و گواهان اعمال باشند؛ زیرا ظاهر عطف، مفید تعدد است.

در پاسخ گفته می‌شود با توجه به آیه:
﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ...﴾^۳

معلوم می‌شود که آنان چه کسانی هستند. از این آیه به دست می‌آید که صدیقین و شهدای اعمال، هر دو یک صنفاند و به اعتبار آن که دروغ و خلافی در اقوال و اعمالشان نیست، صدیق‌اند و به اعتبار گواه بودنشان، شهدا هستند. گرچه پیامبران نیز صدیق و شهیدند، ولی چون این دو وصف، منحصر به آنها نیست، باید گفت مراد از این سه گروه، انبیا و اوصیای ایشان می‌باشد. انبیا هم نبی، هم صدیق و هم شهیدند، ولی اوصیا فقط دو وصف اخیر را دارا می‌باشند. «الضالِّحین» نیز پیروان مخصوص آنها می‌باشند. از این رو منظور از ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا...﴾ در آیه مورد استناد برقی، باید مؤمنان بخصوصی باشند که ایمان به خدا و رسولش، مقام صدیق و شهید را به آنها داده است.^۴

در نهایت به نویسنده کتاب بت‌شکن گفته می‌شود که شاید در پندار شما، صحابه «صدیق» باشند، ولی آنان این صفت را برای خود قائل نبوده و همدیگر را متهم به دروغ کرده‌اند. چنان که مسلم در صحیح خود، از مالک بن اوس روایت کرده است که عمر به امیرمؤمنان علیه السلام و عباس گفت: نظر شما درباره ابوبکر این بود که او دروغگو، گناهکار، حيله‌گر و خائن است.

۱. رک: یوسف: ۴۶؛ مریم: ۴۱ و ۵۴؛ صافات: ۱۰۴-۱۰۵؛ غافر: ۲۸؛ مائده: ۷۵.

۲. نساء: ۶۹.

۳. حدید: ۱۹.

۴. برگرفته از: قرشی، علی‌اکبر، قاموس قرآن، ۴/ ۱۱۶.

صحابه اُسوه‌های هدایت

برقعی در کتاب بت‌شکن به اُسوه‌بودن اصحاب پیامبر اشاره کرده و می‌نویسد:
 خداوند خطاب به اصحاب پیامبر ﷺ می‌فرماید: «بگوئید به خدا ایمان آورده‌ایم و به آن چه که نازل شده است بر ما، و آن چه نازل شده است بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، و آن چه به موسی و عیسی داده شده، و آن چه به پیامبران از جانب پروردگارشان داده شده است و میان هیچ‌یک از ایشان جدایی نیفکنیم و ما تسلیم اویم؛ پس اگر مانند آن چه شما بدان ایمان آورده‌اید، ایمان آورند، به‌راستی هدایت یافته‌اند»: ﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا﴾^۱. چنان‌که ملاحظه می‌شود قرآن، ایمان اصحاب پیامبر را قبل از غزوه بدر، موجب هدایت و اُسوه هدایت دیگران شمرده است.^۲

بررسی و نقد

آیات ۱۳۳ تا ۱۴۰ سوره بقره، در رابطه با محاجه رسول خدا با یهودیان و نصاری است. خطاب آیه ۱۳۷ که برقعی در اسوه‌بودن صحابه به آن استدلال کرده است، متوجه اصحاب پیامبر نیست؛ بلکه متوجه یهودیانی است که چون نام عیسی را شنیدند، او را انکار کردند، و هم‌چنین نصاریی که گفتند، عیسی به خاطر این که پسر خدا است، مانند پیغمبران نیست. خدای تعالی آیه ۱۳۷ سوره بقره را فرستاد و به آنان گوشزد کرد که اگر یهود و نصاری ایمان آورند، مانند آن چه را که شما به آن ایمان آورده‌اید (یعنی پیامبر بودن عیسی و پسر‌خدا نبودن وی)، محقق است که راه راست را یافته‌اند. در این آیه صحبتی از الگوبودن صحابه، آن هم قبل از جنگ بدر به چشم نمی‌خورد؛ بلکه آیه در مقام اخبار از عقیده صحیح صحابه در مورد حضرت عیسی ﷺ است. ضمن این که با توجه به آیاتی که در قده برخی صحابه بیان شد، چگونه می‌توان آنان را الگو دانست؟!

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر به منظور واکاوی و نقد آرای برخی از قرآن‌بسندگان معاصر ایرانی

۱. بقره: ۱۳۷.

۲. برقعی، ابوالفضل، عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۹۵۲.

در اثبات نظریه عدالت صحابه صورت پذیرفت. نگارنده ابتدا به تبیین نگرش این جریان به جایگاه صحابه و ادله ایشان پرداخته و سپس در ذیل هر ادعا، به بحث و بررسی آن از منظر آیات قرآن پرداخته است تا درستی ادعای امامیه را از قرآن کریم آشکار کند. در این پژوهش مسائلی همچون عدم تحقیق در این موضوع، عدم کوتاهی مهاجر و انصار در حق امیرمؤمنان، نادرستی ارتداد برخی مسلمین، مرجعیت علمی صحابه و اسوه‌وصدیق بودن آنان از منظر آیات الهی مورد بازبینی قرار گرفت. عدم توجه دقیق به مضامین آیات، تحمیل مدعا بر آیه، و توجه‌نداشتن به تمام آیات در یک موضوع از عوامل سوءبرداشت این جریان در نظریه عدالت صحابه می‌باشد. در این تحقیق نشان داده شد که برداشت این جریان از جایگاه صحابه، به جهت درک ناصحیح از آیات قرآن بوده است. ضمن این که آیات نافی نظریه عدالت صحابه، در کلام ایشان به کلی نادیده گرفته شده است و این خود حکایت از سطحی‌نگری و نگرش غیرعلمی ایشان دارد. شاید بتوان پشت‌صحنه تمام این کوتاهی را، در نیکو جلوه‌دادن سیمای صحابه به جهت نفی امامت منصوبه دانست.

فهرست منابع

کتاب‌ها

قرآن کریم

- نهج البلاغة (سخنان امیرمؤمنان علیه السلام)، گردآوری سید رضی.
اسدحیدر، صحابة في نظر الشيعة الامامية.
بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، چاپ سوم: دار ابن کثیر، بیروت، ۱۴۰۷ ق.
تیجانی سماوی، محمد، اهل سنت واقعی، بنیاد معارف اسلامی، قم، ۱۳۸۸ ش.
خلیفات، مروان، و رکبت السفینة، مرکز الغدير للدراسات الاسلامیة، ۱۴۱۸ ق.
علی سالم مصری، ابراهیم، النفاق و منافقون.
فریدونی، محمدرضا، پیشوایی نور، چاپ اول: روشنای مهر، تهران، ۱۳۹۲ ش.
قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، اسلامیة، تهران.
قزوینی، عبدالجلیل، التقص، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ ش.
مالک بن انس، الموطأ، مؤسسة زاید بن سلطان آل نهیان للأعمال الخيرية و الانسانية، ابوظبی، ۱۴۲۵ ق.
مجلسی، محمدتقی، حق الیقین، اسلامیة، تهران.

منابع الکترونیکی

- احمد حسین یعقوب، نظریة عدالت صحابه، نسخه موجود در سایت مؤسسه الحسنین علیهم السلام للتراث و الفكر الاسلامي.
برقعی، ابوالفضل، تضاد مفاتیح با قرآن، نسخه موجود در سایت کتابخانه عقیده.
عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، نسخه موجود در سایت کتابخانه عقیده.
سند، محمد، الصحابة بين العدالة و العصمة، نسخه موجود در کتابخانه اندرویدی آیت الله سند.
قلمداران، حیدرعلی، شاهراه اتحاد، نسخه موجود در سایت کتابخانه عقیده.
میلانی، علی، عدالت صحابه، مرکز حقایق، قم، سایت رسمی معظم له.